ایران، همچون دیگر جوامع پیرامونی یا نیمه‌پیرامونی، متاثر از سیستم ناعادلانه تقسیم کار جهانی، اقتصادی ناموزون به ارث برده بود، زیرا این دولت‌های مرکز (جهان شمال) بودند که این نظم ناموزون را بر کشورهای جنوب (پیرامونی یا نیمه‌پیرامونی) تحمیل می‌کردند. دومین عاملی که به لحاظ ساختاری شرایط ایران پیش از انقلاب را تشریح می‌کند ساختار «دولت اقتدارگر - اجاره‌گیر» بود که در شکل استبداد نفتی چهره نمود. این دولت که به جای مالیات بر عوارض و عایدی نفت متکی بود، نه فقط پاسخگوی طبقات اجتماعی نبود، بلکه موقعیتی فراطبقاتی یافت و خود در ساماندهی طبقات اجتماعی نقش آمرانه یافت. همچنین، درآمد مستقل نفت که دولت را از مالیات طبقات اجتماعی بی‌بهره می‌کرد آن را در سراشیبی سقوطی قرار داد که هرچه بیشتر بر ساختار اقتدارگر - اجاره‌گیر دولت تکیه می‌کرد، به همان میزان از مشروعیت مردمی خود می‌کاست

یادداشت - ادامه از صفحه دو

رای آگاهانه بلوچستان و تقاضاهای ملی - منطقه‌ای

دومین خواسته‌ای که باید در این آرا جست‌وجو کرد، پناه به اعتدال و گریز از تندروی در همه جنبه‌هاست. تندروی‌هایی که در این سال‌ها کشور به آن مبتلا شده بود، در سیستان و بلوچستان به شکل افزایش تنش‌ها و برخوردهای مذهبی نمود پیدا کرده که البته عامل خارجی نیز برای دامن زدن به آن فعال بوده است. این تندروی‌ها نه تنها میانه‌روها و اعتدال‌گرایان مذهبی در میان اهل سنت و شیعه را از حیث تاثیر گذاری بر امور به حاشیه رانده، بلکه دوگانه هویتی شیعه و سنی را تشدید کرده است. این دوگانگی به‌طور دائم در حال تفکیک و تقسیم‌بندی شهروندان به زابلی /بلوچ یا شیعه/سنی است و با این که سهم هر دو گروه تندرو سرجای خود باقی است، تندروهای شیعه طبعا به دلیل آن که خود را نمایندگان حکومت تلقی می کنند، نقش بیشتری در دامن زدن به حساسیت‌ها داشته‌اند. این گروه تندرو لزوما در دولت نبودند (و اگر بودند، بعید است که از دولت اجازه چنین کاری را داشتند) در منطقه چنین القا کرده‌اند که با مقامات عالی نظام و مراجع قم در ارتباط هستند و از آن‌ها برای کارها و دیدگاهشان تایید می گیرند. فقط شاید در یک مورد این القا کارساز واقع نشد و آن در انتخابات نمایندگی مجلس دوره نهم در زابل بود. در آن انتخابات مردم به اصالت روایت جریانی که قصد داشت نامزدی را به عنوان نامزد تایید شده رهبری به مردم بقبولاند، شک کردند. حتی مردان و زنان روستایی در زابل نیز با اشاره به این که رهبری گفته است حرفی را قبول کنید که از خود من شنیده‌اید، این ادعا را زیر سوال بردند و اعتراض پرسروصدایی به‌پا شد. در نتیجه مسئولان و بزرگان حکومت در تهران با تدابیری به موقع به مردم اطمینان دادند که اجازه نخواهند داد کسی یا کسانی به عنوان مسئول در منطقه، سلامت انتخابات مجلس و رای مردم را به خطر بیندازند. اما چنین القائیاتی هنوز در منطقه، به‌ویژه در زاهدان که بیشترین جمعیت شهرنشین و تحصیلکرده شیعه و سنی را در خود جای داده است، وجود دارد و تولید کننده رنجش، دلخوری و بعضی تعارض‌هاست. در این سال‌ها، که به‌زعم مردم، دولت توجه کمتری به منطقه کرده، یا مشکلات فوق به هر دلیلی تشدید شده است، این تنش‌ها می توانست به بحرانی جدی در منطقه تبدیل شود. اما همکاری‌های سپاه پاسداران با بازکردن راه استخدام جوانان بلوچ در این نهاد و با برقراری ارتباط با نخبگان محلی و نیز با توجه به نوع فعالیت نهاد مقام رهبری در امور اهل سنت (که به عقیده نگارنده، بازتابنده نگاه عاطفی رهبری ایران به منطقه به دلیل سال‌های تبعید در ایرانشهر است) و همچنین در نتیجه هوشیاری و صبوری خود مردم در کنترل اوضاع و جلوگیری از بحرانی شدن آن، تاثیر بسزایی داشته است. اما به‌هرحال، این هر دو نهاد نیز، به اقتضای ماهیت و طبیعت‌شان عمدتا فقط با بخش مشخص و محدودی از جامعه سروکار دارند و نمی توانسته‌اند در اداره همه امور منطقه نقش داشته باشند. بنابراین مردم بلوچ از دولت کنونی طبعا نه تنها فضایی آرام و امن می‌خواهند که به‌سبب آن اقتصاد رونقی بگیرد؛ بلکه می خواهند خود در این رونق مشارکت داشته و از مواهب آن بهره‌مند شوند. در این خواست، مردم بلوچ از سایر مردم ایران جدا نیستند. جداسازی یا تفکیک مردم به قوم و غیرقوم یا خطاب کردنشان به اقلیت قومی یا مذهبی نه تنها ناصواب که فاقد اعتبار علمی و تاریخی هم هست، معلوم نیست که بتواند خودبه‌خود انتظارات و خواست‌های مردم را تامین کند. آنجایی که بلوچستان نیاز به نگاهی جداگانه و توجه خاص دارد، تداوم ویژه نقش دولت در این منطقه به‌منظور توسعه زیرساخت‌ها، کاهش فقر و بر همین مبنا، تدوین برنامه توسعه‌ای خاص برای منطقه به دلیل شدت توسعه نیافتگی آن است. از این حیث می توان گفت آری، تفاوتی جدی میان استان سیستان و بلوچستان با سایر مناطق ایران وجود دارد. با چنین نگاهی یک‌بار قبل از انقلاب توسط متخصصان سازمان برنامه، طرحی متفاوت از برنامه یکپارچه توسعه کشوری تنظیم و اجرا شد و نتایج نسبتا موفقیت‌آمیزی دربرداشت و پس از انقلاب نیز چنین کاری تا حدی در دولت سازندگی انجام پذیرفت. دولت آینده به این موضوع هم باید توجه داشته باشد که افرادی که در این استان نمایندگی دولت را برعهده گیرند، علاوه بر توانمندی مدیریتی درکی قوی از منافع ملی داشته و جایگاه خود را دستمایه جاه‌طلبی‌ها و خواست‌های گروهی، طایفگی و در نتیجه تبعیض نکنند که در سال‌های اخیر حساسیت زیادی ایجاد کرده است. تغییرات جامعه بلوچ به‌طور کلی و افزایش تعداد تحصیل‌کردگان منطقه به‌طور خاص پنجره جمعیتی را به مثابه «امکان» در اختیار دولت قرار می‌دهد تا هم برقراری ارتباط با مردم در آن جامعه را برایش تسهیل کند و هم در همکاری با دولت در مقام مترجم سیاست‌ها و مشکلات دولت برای مردم و بالعکس نیز برآید. باید این نکته را در نظر داشت که در نتیجه تغییرات جدید، آحاد این جامعه متقاضی توجه دولت به خود به مثابه «شهروندان» هستند، به این معنا که آن‌ها شخصیت و حقوقی فردی برای خود قائلند که نمی خواهند با گنجانده شدن در تمامیت طایفه یا قوم از نظر دور بماند و رابطه‌ای مستقیم بدون دخالت گروه‌های بانفوذ داخل و خارج استان از دولت می خواهند. برای شهروندان یک کشور به‌طور کلی درک ملموس از منافع ملی نمی‌تواند در انتزاع اتفاق بیفتد. مشارکت و درگیری عملی در امور کشور به‌ویژه در سطح ملی نه تنها ایجادکننده بلکه مقوم درک و حس موجود در جامعه نیز است. سخنی نیز با همکاران مطبوعاتی ضروری به‌نظر می‌رسد. مسئله اقوام برای ایران، موضوعی امنیتی است. هرچند امنیتی بودن آن هرگز مانع رسانه‌ای شدن نیست، اما پرداختن به آن، چه به شکل تهیه گزارش و مصاحبه و چه در نوشتن تحلیل‌ها، نیازمند نگاهی کارشناسانه، دقیق و مسئولانه است. با توجه به مداخلات سودجویانه کشورهای خارجی در موضوع اقوام، جمهوری اسلامی ایران دلایلی مشروع برای نگرانی در این‌باره دارد. بنابراین طرح مطالبات باید در چارچوبی منطقی و مفاهمه‌آمیز و با توجه به ظرفیت جامعه (بلوچ، کرد و...) از یک سو و دولت (به معنای دستگاه دولت، صرفنظر از این که اداره‌کننده آن احمدی‌نژاد است یا خاتمی) از سوی دیگر، صورت گیرد. طرح هر گونه بحث‌های شتابزده و تندروانه، به آسانی می تواند حساسیت دولت را برانگیزد و اوضاع را به ضرر مردمی گرداند که ما به تصور خود از حقوق حقه آن‌ها دفاع می کنیم. بنابراین در رسانه‌ای شدن موضوع، توجه به حساسیت‌ها و منافع دولت در حفظ یکپارچگی و تمامیت ارضی و حاکمیتش، که از آن به «منافع ملی» هم می توان یاد کرد، از یک طرف و نیز اطلاعات دقیق و تحلیل کارشناسانه از هر منطقه از طرف دیگر، ضرورت دارد. از این رو لازم است برای پرداختن به این مباحث به سواد عام افراد اکتفا نشود، بلکه از کارشناسانی استفاده شود که درباره هریک از مردمان ایران مطالعه و تحقیق تخصصی کرده‌اند.

نسبت ساختار و عامل اجتماعی در انقلاب اسلامی در گفت‌وگو با مجتبی مهدوی

نبرد سیاسی گفتمان‌ها، پاسخ به بحران مدرنیته ایرانی

مسعود رفیعی طالقانی

مجتبی مهدوی استاد علوم سیاسی و مطالعات خاورمیانه، دانشگاه آلبرتا کانادا، از جمله پژوهشگران علوم سیاسی و تاریخ است که می کوشد با نگاهی همه‌جانبه به تحولات ایران معاصر کلیدی‌ترین تحلیل‌ها را نسبت به مسائل ارائه کند. مقالات علمی بسیاری که از او در نشریات داخلی و خارجی منتشر شده گواه این مدعاست. مهدوی تحلیلی خطی از
تحولات تاریخ معاصر ایران تا مقطع انقلا
رهیافت ذات‌باوری فرهنگی درباره این انق
نیروهای سیاسی انقلابی ۵۷ را با کم در
به‌گونه‌ای یکدست از نظر فرهنگی می‌بینند
را بررسی کرد و سپس نیروها و گفتمان‌های
باور وی نبرد سیاسی گفتمان‌ها را باید در چ
با رهیافتی ذات‌باورانه. آنچنان که باید یکی

آقای دکتر! شما یکی از منتقدان رهیافت ذات‌باوری فرهنگی در مواجهه با رخدادهای سیاسی ایران معاصر، خاصه انقلاب اسلامی ۵۷، هستید. اگر ممکن است قدری در این‌باره توضیح بدهید. شما از دریچه چه رهیافتی این تحولات را بررسی می کنید؟

ببینید تحولات اجتماعی نه در چنبره طبیعت و تاریخ هستند و نه محکوم به مشیتی که الهی خوانده شده. این تحولات، محصول کنش آگاهانه کنشگران در محدوده ساختارهای موجود است که در علوم اجتماعی چنین رابطه متقابلی را دیالکتیک ساختار - کارگزار (عاملیت اجتماعی) می‌نامند. رابطه‌ای که به نقد توامان اراده‌گرایی و ساختارگرایی می‌پردازد. تحلیل نیروهای اجتماعی - سیاسی انقلاب بهمن ۵۷ تنها در پرتو چنین رهیافتی از دقت کافی برخوردار است. به نظر من در انقلاب بهمن ۵۷، ساختار و کارگزار (عاملیت اجتماعی) هر یک در سه شکل تجلی یافت.

خودتان مستقیما سراغ بحث دلخواهتان رفتید که البته در خلال همین نوع نگرش به تاریخ است که مجموعه تحولات تاریخی را می توان بررسی کرد. این سه شکل که می گویید کدام‌ها هستند؟

نخست بگذارید از سه ساختار موثر پیش از انقلاب حرف بزنیم تا از خلال آن روشن شود من دقیقا به چه چیزی نقد دارم؛ به این که نمی‌توان نیروهای سیاسی را یکدست و ذات‌باورانه دید همان‌طور که نمی‌توان ساختارها را یکدست دید. مهم‌ترین و نخستین عاملی که به لحاظ ساختاری شرایط ایران پیش از انقلاب را تبیین می کند «توسعه ناموزون» بود. این ناموزونی محصول مدرنیزاسیون اقتدارگرایانه شاه بود و بر روابط میان دولت و طبقات اجتماعی تاثیری عمیق گذاشت. بعضی توسعه ناموزون را به عقب‌ماندگی ساخت سیاسی از ساختار اقتصادی نسبت داده‌اند؛ زیرا صنعتی شدن ساختار اقتصادی توازنی با فقدان توسعه سیاسی در شکل دموکراسی و رعایت حقوق‌بشر نداشت.

تاکید شریعتی بر انقلاب اجتماعی به جای انقلاب سیاسی و رهیافت ترکیبی وی در برخورد با کارل مارکس و ماکس وبر (که آن را مارکس وبر تلخیص می‌کرد!) نشان از اختلاف دیدگاه وی با دیدگاه‌های یکجانبه ساختارگرا از سویی و اراده‌گرایی انقلابی از سوی دیگر دارد

تحول در ساختار اقتصادی به بروز نیازهای جدید در میان طبقات متوسط قدیم و جدید انجامید. اما ساختار محافظه‌کار و مطلقه پادشاهی پهلوی یارای پاسخگویی به این نیازها را نداشت. در دیدگاه دوم، این ناموزونی در ساخت اقتصادی نیز تجلی یافت؛ زیرا مدرنیزاسیون ساختار اقتصادی را به دو قطب سنتی و شبه‌صنعتی مدرن تبدیل کرده بود. این دوگانگی مانع از کارکرد مفید هر یک از دو سیستم اقتصادی بود و ایران دهه ۱۳۵۰ را به جامعه «دوقطبی» تبدیل کرده بود. در این دیدگاه، در بهترین حالت آنچه در حوزه اقتصاد اتفاق افتاد، نه توسعه، بلکه رشد ناموزون اقتصادی بود.

استبداد نفتی دهه ۵۰ هم از همین جا درآمد؟

بله دقیقا این ناموزونی، ساخت سیاسی را به عارضه «استبداد نفتی»، مبتلا کرد. و اما سومین دیدگاه، منعکس‌کننده نظریات «مکتب وابستگی» است. بنا بر این دیدگاه، ایران، همچون دیگر جوامع پیرامونی یا نیمه‌پیرامونی، متاثر از سیستم ناعادلانه تقسیم کار جهانی، اقتصادی ناموزون به ارث برده بود، زیرا این دولت‌های مرکز (جهان شمال) بودند که این نظم ناموزون را بر کشورهای جنوب (پیرامونی یا نیمه‌پیرامونی) تحمیل می کردند.

دومین عاملی که به لحاظ ساختاری شرایط ایران پیش از انقلاب را تشریح می کند ساختار «دولت اقتدارگر - اجاره‌گیر» بود که در شکل استبداد نفتی چهره نمود. این دولت که به جای مالیات بر عوارض و عایدی نفت متکی بود، نه فقط پاسخگوی طبقات اجتماعی نبود، بلکه موقعیتی فراطبقاتی یافت و خود در ساماندهی طبقات اجتماعی نقش آمرانه یافت. همچنین، درآمد مستقل نفت که دولت را از مالیات طبقات اجتماعی بی‌بهره می کرد آن را در سراشیبی سقوطی قرار داد که هرچه بیشتر بر ساختار اقتدارگر - اجاره‌گیر دولت تکیه می کرد، به همان میزان از مشروعیت مردمی خود می کاست.

و سومین عامل ساختاری؟

سومین عامل ساختاری مربوط به ساختار قدرت جهانی بود که در شکل جنگ سرد تجلی یافته بود. نخستین فرآورده جنگ سرد برای ایران، کودتای ۱۳۳۲ علیه دولت ملی دکتر محمد مصدق بود. سیاست سرکوب شاهانه ایران پس از کودتا، ضربه‌ای سهمگین بر ساختارهای دموکراتیک و جمهوری‌خواهی و همچنین نهادها و سازمان‌های سیاسی سکولار و مسلمانان مترقی - لیبرال و چپ - وارد آورد. در این میان، نهادهای سنتی-مذهبی از مصونیت نسبی برخوردار بودند و از همین‌رو بستر سازمانی مناسبی را برای رشد روحانیت فراهم آوردند.

یعنی وجود چنین ساختارهایی بود که به سرعت به سازمان‌یابی نیروهای اجتماعی گونه‌گون منجر شد؟

دقیقا ساختارهای سه‌گانه فوق، امکان مشارکت فعال کنشگران اجتماعی - سیاسی ایران را کانالیزه و محدود به سه عامل کرد. به این ترتیب، این مشارکت فعال تنها از طریق «گفتمان‌های رادیکال و پوپولیستی» حاکم بر فرهنگ سیاسی، «نهادهای سنتی وابسته به سازمان روحانیت» و همچنین «رهبری کاریزماتیک روحانیت» قابل حصول بود.

پس باید نقش و تنوع نیروهای سیاسی را از این رهگذر صورت‌بندی کنیم؟

بله. من در اینجا می‌خواهم در خلال نقد رهیافت ذات‌باوری فرهنگی تنها به نقش و تنوع نیروهای سیاسی (گفتمان‌ها) و از آن میان نیروهای مسلمان بپردازم؛ زیرا مشخصا این نیروها هستند که در خلال تحلیل‌های گوناگون به ایشان ذات‌باورانه و فرهنگ‌محور نگاه شده است.

نسبت یا تنافر این دیدگاه تحلیلی شما با استدلال‌های رهیافت ذات‌باوری فرهنگی در تحلیل گفتمان‌های سیاسی انقلاب چیست؟

ببینید برخلاف استدلال گفتمان‌های ذات‌باور فرهنگ‌محور، فرهنگ و از آن میان فرهنگ سیاسی ایران پیش از انقلاب یکدست و یکسان نبود و روحانیت شیعی نمایندگی آن را برعهده نداشت.

تنوع فرهنگ سیاسی که اشاره می کنید را باید منطبق با تنوع گفتمان‌ها دید؟

بله. این تنوع فرهنگی را دست‌کم در پنج گفتمان می‌توان مشاهده کرد. سوای از بخش اعظم روحانیت سنتی که به‌طور تاریخی منفعلانه و آرام از کنار سیاست می‌گذشت یا به شیوه خویش با آن مواجه می‌شد، سه جریان عمده اسلامی پیش از انقلاب متعلق به گفتمان‌های اسلامگرایی آیت‌الله [امام] خمینی، ایدئولوژی چپ اسلامی دکتر شریعتی و اسلام لیبرال‌دموکرات مهدی بازرگان بودند. چهارمین گفتمان متعلق به گروه‌های چریکی سوسیالیست بود که در دو شکل اسلامی مجاهدین خلق و مارکسیستی فداییان خلق تجلی یافت. پنجمین گفتمان، قانونگرایی سکولار با دو گرایش ملی متعلق به جبهه ملی و سوسیالیستی متعلق به حزب توده بود. اسلامگرایی رادیکال و پوپولیستی همچون دیگر نمونه‌های اسلامی بود که این ایدئولوژی نیز پدیده‌ای مدرن است. نه ضدمدرن و نه پیشامدرن.

آن‌چنان که پست‌مدرن نیز نیست، زیرا خصلت بنیادگرایی اسلامی قرابتی با ویژگی بنیادگریزی پست‌مدرنیته ندارد. گفتمان نخستی که گفتم عمیقا با مدرنیته عجین است؛ به‌طور همزمان هم واکنشی علیه مدرنیته است و هم تبیین نمود و نماد آن. ظهور سنت نیست اما، تبیینی ایدئولوژیک از سنت است و از همین‌رو محصولی مدرن و سیاسی است.

چهار گفتمان دیگر را چطور تبیین می‌کنید؟

گفتمان رادیکال و چپ اسلامی علی شریعتی محدود و متاثر از شرایط اجتماعی - سیاسی ایران دهه ۱۳۵۰ بود. محور مرکزی این گفتمان را می‌توان در تریلوژی «آزادی، برابری و عرفان» خلاصه کرد. مثلث آزادی، برابری و عرفان، نه ترکیبی مکانیکی، که سنتزی ارگانیک از سه آرمان بزرگ بشری قلمداد می‌شد که در آن آزادی و دموکراسی بدون سرمایه‌داری لجام‌گسیخته، برابری و عدالت اجتماعی بدون توتالیتاریسم و ماتریالیسم و سرانجام عرفان و معنویت بدون نهادها و مراجع رسمی و سنتی پیشنهاد شد. نقد پیوسته و مکرر شریعتی به «نظام قدرت» در سه شکل دیکتاتوری سیاسی و استبداد، ستم و بی‌عدالتی اقتصادی یا استثمار و ازخودبیگانگی، استحمار، یا هژمونی فرهنگی در مفهومی که آنتونیو گرامشی به کار می‌برد، به وضوح قابل مشاهده است. بی‌تردید، چنین نهضتی که شریعتی دنبال می‌کرد در نوع خود انقلابی، رادیکال و درعین‌حال به‌غایت دشوار بود؛ زیرا پیشینه صدهاساله اقتدار روحانیت رسمی در تاریخ تشیع، معادله قدرت را در این نبرد نابرابر به سود علما و خوانش سنتی آنان از اسلام رقم زده بود.

از دیدگاه آبراهیمیان پرسشی که در برابر شریعتی و نهضت رنسانس و رفرم اسلامی مطرح بود آن بود که چرا و چگونه روشنفکران مدرن و تحصیلکرده غرب در برابر روحانیتی که تحصیلات سنتی دینی دارد اسلام را بهتر می‌فهمند؟ علاوه بر آن، دشواری عملی دیگری نیز بر سر راه نهضت رفرم بود و آن این که پیشاهنگان جنبش رفرماسیون در غرب - لوتر و کالوین - نظام کلیسا را از درون نظامی رسمی مذهب به چالش کشیده بودند. به علاوه، ایشان موفقیت خود را مرهون حمایت فعالانه پادشاهان و دولتمردان محلی علیه مرکزیت رسمی مسیحیت در روم بودند. پیروی از چنین مدلی به این معنی بود که شریعتی و نهضت رفرم اسلامی با شاه علیه مرکزیت رسمی روحانیت در قم متحد شوند و این کار به یقین از شریعتی ساخته نبود.

نهضت رنسانس و رفرم اسلامی از منظر نظری نیز با پاره‌ای از پرسش‌های بنیادی درگیر بود: اگر مذهب شیعه، چنانچه شریعتی ادعا می‌کرد، ذاتا مذهبی انقلابی بود، چرا به سهولت در برابر قانون آهنین بوروکراسی‌های مذهبی و سیاسی تسلیم شده بود؟ دیگر آن که اگر ایدئولوژی‌های انقلابی قادر به تغییر زیربنا و ساختارهای اجتماعی هستند چرا مذهب شیعه در این کار موفقیت کسب نکرده بود و اگر در گذشته قادر به ایجاد چنین تحولی نبوده است چرا باید به موفقیت آن در آینده دوخت؟ باوجود همه دشواری‌های عملی، تاریخی و نظری برای یک جنبش رفرماسیون، از دیدگاه شریعتی چشم‌انداز توسعه ایران از راه «خودآگاهی مردم» از طریق یک تحول رادیکال در نظم اجتماعی بود.

دیالکتیک ساختار - کارگزار در چارچوب ایران پیش از انقلاب بر ما روشن می‌کند که محدودیت‌های سه‌گانه، ساختاری امکان کنش سیاسی را تنها از طریق سه کانال گفتمان‌های رادیکال و پوپولیستی، نهادهای سنتی مذهبی و رهبری کاریزماتیک روحانیت ممکن ساخته بود

از نظر شریعتی، چاره کار نه انقلابی سیاسی بلکه انقلاب اجتماعی بود و برای تحقق چنین انقلابی پیش از همه روشنفکر ایرانی باید جایگاه تاریخی ایران دهه ۱۳۵۰ را تعیین می‌کرد. از دیدگاه شریعتی، زمان تقویمی و زمان اجتماعی - فرهنگی در کشورهای جنوب یکسان نیستند و به علت همین «ناهمزمانی» است که وی ایران دهه ۱۳۵۰ را نه در قرن بیستم و نه در عصر انقلاب صنعتی، بلکه در پایان عصر فئودالیته و سرآغاز عصر رنسانس می‌بیند.

روشنفکران وجدان بیدار جامعه‌اند و رسالت آنان تحقق رنسانس و رفرماسیون. بی‌تردید شریعتی بر دشواری کار روشنفکرانی که خارج از نظام رسمی روحانیت، انحصار هرمنوتیک دین را به چالش می‌کشیدند آگاه بود. شریعتی می‌دانست نهضت رنسانس و رفرم اسلامی نبردی نابرابر با روحانیت است که پیشینه صدهاساله اقتدارش را یدک می‌کشد. وی همچنین بر تفاوت‌های تاریخی این جنبش با نهضت کالون و لوتر آگاه بود و از این رو به درستی موفقیت آن را به حمایت دستگاه سیاسی پهلوی پیوند نزده بود.

رژیم وابسته پهلوی فاقد مشروعیت مردمی نزد اقشار مردم بود. موفقیت این جنبش در گرو پیروی همه‌جانبه از تاکتیک‌های نهضت رفرماسیون در غرب نبود؛ زیرا هر یک در شرایط تاریخی و اجتماعی مستقلی قرار گرفته بودند. جنبش رفرماسیون در ایران می‌توانست با یک نهضت رادیکال فکری - فلسفی یا آنچه در مفهوم دریدایی از آن به نام ساختارشکنی یاد می‌شود، همچنین سازماندهی مستقل نیروهای اجتماعی خود و یک رهبری مستقل به موفقیت نسبی دست یابد. مرگ نابهنگام شریعتی و تولد زودرس انقلاب ۵۷ در ناکامی این جنبش سهمی موثر داشتند.

دیگر آن که، تاکید شریعتی بر انقلاب اجتماعی به جای انقلاب سیاسی و رهیافت ترکیبی وی در برخورد با کارل مارکس و ماکس وبر (که آن را مارکس وبر تلخیص می‌کرد!) نشان از اختلاف دیدگاه وی با دیدگاه‌های یکجانبه ساختارگرا از سویی و اراده‌گرایی انقلابی از سوی دیگر دارد.

بنابراین به نظر می‌رسد شریعتی امر تحول اجتماعی را به نقش ایدئولوژی‌ها و از آن جمله ایدئولوژی شیعی منحصر نمی‌کند. وی از موانع ساختاری آگاهی دارد. با این همه اما، مسئولیت روشنفکران را در انتقال تضادهای اجتماعی به وجدان توده‌ها و در نتیجه انگیزش یک انقلاب اجتماعی نه فقط ممکن بلکه ضروری می‌داند. وی به دیالکتیک ساختار - کارگزار باور دارد و اراده و آگاهی را در امر تحول اجتماعی که محدود به واقعیت‌های ساختاری است، دخیل می‌بیند. از دیدگاه شریعتی، تشیع در گذشته تاریخی خود گاه توانسته است در شکل جنبش‌هایی همچون سربداران نقشی مثبت و انقلابی ایفا کند.

موفقیت این جنبش در آینده در گرو موفقیت روشنفکران

چنانچه گفتم تنوع نیروهای سیاسـی در ایران پیش از انقلاب، گواهی بر سادهانگاری و بطلان رهیافت ذات‌باورانه فرهنگ‌محوری است که گفتمان بعدا غالب‌شده را یکدست و انقلاب بهمن ۵۷ را نیز یکپارچه تفسیر می‌کند. تنوع و پیچیدگی نیروهای موجود در انقلاب موجد ترکیبی پیچیده از یک ایدئولوژی رادیکال و توده‌گرا که به سهولت طبقات اجتماعی متفاوتی را از میان روشنفکران و دانشجویان تا علما و بازاریان و فقرای شهری تا طبقه کارگر بسیج کرد. هر یک از این نیروهای آرمان خویش را در این ایدئولوژی انقلابی جست‌وجو می‌کرد و به نحوی متاثر از آن بود، از ناسیونالیسم؛ تا رادیکالیسم؛ از گفتمان پسااستعماری تا گفتمان دموکراتیک، از **لیبرالیسم تا سوسیالیسم و درنهایت از اسلامیسم تا اسلام مترقی و** دموکراتیک در تکوین این ایدئولوژی رادیکال و توده‌گرا سهیم بودند.

ب اسلامی ۵۷ دارد که با نقدی جدی به
قلاب همراه است؛ نقد به این رهیافت که
ر نظر آوردن ساختارهای اساسی آن دوران
. مهدوی معتقد است نخست باید ساختارها
ی اجتماعی را که تنوع بسیاری هم دارند. به
جارچوبی واقعی و آنچه اتفاق افتاده دید و نه
ی از عوامل بروز انقلاب اسلامی در بهمن ۵۷
را گسترش گفتمان غرب‌محوری و تجدد آمرانه‌ای دانست که از عصر رضاخانی بروز کرده بود. گفت‌وگویی که می‌خوانید بخش کنار گذاشته‌شده از گفت‌وگوی مفصلی است که اسفند سال گذشته در پرونده گروه تاریخ روزنامه بهار -درباره چرایی و چگونگی هژمونی یافتن اسلام فقاهتی در رقابت‌های سیاسی ایران معاصر- منتشر شد. درک مطالبی که آقای مهدوی ارائه می‌کنند به آسانی کمک می‌کند تحولات اخیر خاورمیانه خاصه تحولات مصر را از منظری متفاوت تحلیل کنیم به شرط آن‌که دیالکتیک ساختار - کارگزار در این تحلیل‌ها گنجانده شوند.

در به تحقق رساندن جنبش رنسانس و رفرم اسلامی به عنوان پیش‌زمینه یک انقلاب اجتماعی است. همچنین، رویکرد شریعتی بیش از آن‌که معطوف به «جوهر» مذهب و ذات آن باشد، دینامیسم جامعه و مکانیسم به کارگیری مذهب در جامعه را مورد دقت قرار می‌دهد. وی یک ذات‌باور نیست که فرصت را با بحث بر سر اصالت یا عدم اصالت جوهر مذهب از دست دهد. او به کارکرد اجتماعی مذهب بیشتر می‌اندیشید. با این همه، رویکرد وی با مذهب ابزاری نیست. شریعتی برخلاف دوران میانی حیات فرهنگی‌اش (۱۳۵۲-۱۳۴۶)، در دوران پایانی عمر خویش (۱۳۵۶-۱۳۵۳) نقش روشنفکران را تنها ایجاد خودآگاهی می‌داند. روشنفکر نه رهبر سیاسی است، نه پیشگام انقلابی. وی به نقل از ژان ژاک روسو نقش روشنفکر را برنامه‌ریزی برای مردم نمی‌داند. رسالت روشنفکر نقد حال است و این نقد مستلزم شناخت زمان تاریخی و زمینه اجتماعی جامعه‌ای است که وی در آن زندگی می‌کند. از همین رو، پیام شریعتی بیشترین مخاطب را میان بعضی از دانشجویان و روشنفکران و طبقه کارگر شهری و مهاجر، به عنوان پایگاه اصلی اجتماعی این اندیشه یافت.

سومین گفتمان فعال در ایران پیش از انقلاب، اسلام با خوانش لیبرال‌دموکراتیک و در شکل سازمانی نهضت آزادی ایران بود که مهندس مهدی بازرگان آن را نمایندگی می‌کرد. عدم خشونت، قانونگرایی و پارلمانتاریسم وجوه مشخصه این گرایش بودند. پایگاه اجتماعی این گرایش را می‌توان در میان بخشی از بورژوازی و طبقه متوسط مدرن، بعضی از تجار، گروهی از طلاب و بعضی دانشجویان جست‌وجو کرد.

چهارمین گفتمان متعلق به سازمان‌های چریکی با گرایش سوسیالیسم انقلابی در دو شکل اسلامی مجاهدین خلق و مارکسیست فداییان خلق بود. پایگاه اجتماعی این جریان محدود به بعضی از دانشجویان، روشنفکران و طبقه کارگر بود. و درنهایت، پنجمین گفتمان را قانونگرایان سکولار در دو وجه ملی (جبهه ملی) و سوسیالیستی (حزب توده) نمایندگی می‌کردند. جبهه ملی در میان بخش بسیار کوچکی از بازاریان و کارمندان متخصص پایگاه اجتماعی داشت، حزب توده اما همین پایگاه اندک اجتماعی را نیز نداشت و بخش بسیار ناچیزی از روشنفکران از آن حمایت می‌کردند.

چنانچه گفتم تنوع نیروهای سیاسی در ایران پیش از انقلاب، گواهی بر سادهانگاری و بطلان رهیافت ذات‌باورانه فرهنگ‌محوری است که گفتمان بعدا غالب‌شده را یکدست و انقلاب بهمن ۵۷ را نیز یکپارچه تفسیر می‌کند. تنوع و پیچیدگی نیروهای موجود در انقلاب موجد ترکیبی پیچیده از یک ایدئولوژی رادیکال و توده‌گرا که به سهولت طبقات اجتماعی متفاوتی را از میان روشنفکران و دانشجویان تا علما و بازاریان و فقرای شهری تا طبقه کارگر بسیج کرد. هر یک از این نیروها آرمان خویش را در این ایدئولوژی انقلابی جست‌وجو می‌کرد و به نحوی متاثر از آن بود؛ از ناسیونالیسم تا رادیکالیسم؛ از گفتمان پسااستعماری تا گفتمان دموکراتیک، از **لیبرالیسم تا سوسیالیسم و درنهایت از اسلامیسم تا اسلام مترقی و** دموکراتیک در تکوین این ایدئولوژی رادیکال و توده‌گرا سهیم بودند.

اما آنچه در عمل اتفاق افتاد هژمونیک شدن یکی از این گفتمان‌ها بود که البته دلایل متعددی دارد که یکی از آن‌ها می‌تواند غیرمردمی بودن دیگران و همه‌گیرنشدن آن‌ها باشد. در این‌باره چه فکر می‌کنید؟

همان‌طور که گفتم دیالکتیک ساختار - کارگزار در چارچوب ایران پیش از انقلاب بر ما روشن می‌کند که محدودیت‌های سه‌گانه، ساختاری (توسعه ناموزون، استبداد نفتی و جنگ سرد) امکان کنش سیاسی را تنها از طریق سه کانال گفتمان‌های رادیکال و پوپولیستی، نهادهای سنتی مذهبی و رهبری کاریزماتیک روحانیت ممکن ساخته بود. از همین‌رو موفقیت گفتمان ذکرشده نخستین و عدم موفقیت دیگران در این چارچوب قابل تحلیل است.

الف: این گفتمان پیش از هر چیز گفتمانی رادیکال و انقلابی بود که به خوبی توانسته بود به رادیکالیسم حاکم بر فضای فرهنگ سیاسی ایران در سال‌های ۱۳۵۰ پاسخی مناسب بدهد.

با تشکیل حکومت کودتا و به‌ویژه پس از خرداد ۱۳۴۲ سیاست پارلمانتاریستی و مشی مسالمت‌آمیز اپوزیسیون به بن‌بست رسیده بود. نهادهای نحیف دموکراتیک ضعیف‌تر از همیشه شده بودند. سیاست مدرنیزاسیون اقتدارگرایانه شاه ازخودبیگانگی اجتماعی و آنومی فرهنگی ایرانیان را تشدید کرده بود و اینک سمبل‌ها و آرمان‌های اسلامی که در قالب آلترناتیو جدیدی طرح می‌شدند قادر بودند با ذهنیت از خود بیگانه‌شده ایرانی ارتباط برقرار کنند. رادیکالیسم ایدئولوژی اسلامی قادر شده بود تا بدیلی جدید اما آشنا با وجدان ایرانی ارائه کند و این کاری بود که ناسیونالیست‌های سکولار و قانونگرا و حتی مسلمانان لیبرال‌دموکرات همچون مهدی بازرگان قادر به ایجاد آن نبودند.

رادیکالیسم حاکم بر فرهنگ سیاسی و شکست پارلمانتاریسم جایی برای مشی آرام و مسالمت‌جوی اسلامی مهندس بازرگان یا ملی از نوع جبهه ملی یا چپ حزب توده باقی نمی‌گذاشت.

ب: این گفتمان مورد اشاره گفتمانی پوپولیستی بود که به سهولت با توده مردم ارتباط برقرار می‌کرد. در حالی که اپوزیسیون سکولار - ملیون و چپ - عمدتا مخاطبان خود را در میان طبقه متوسط تحصیلکرده می‌یافتند و از همین‌رو قادر به نهادینه کردن فرهنگ سیاسی سکولار به شکلی فراگیر و توده‌ای نبودند. در واقع، از سویی مدافعان مشی قانونی و پارلمانتاریستی در دو وجه اسلامی (نهضت آزادی) و سکولار (حزب توده) فاقد خصلت رادیکال بودند و بنابراین رادیکالیسم غالب بر فرهنگ سیاسی آن را برنمی‌تابید. از سوی دیگر، گفتمان اپوزیسیون سکولار در وجه ملی (جبهه ملی) و چپ (سازمان‌های چریکی) فاقد تسهیلات ارتباطی -گفتاری و سازمانی - با فرهنگ غالب مردم بود و از همین‌رو در بازتولید گفتمانی فراگیر ناکام ماند. انقلاب بهمن ۵۷، چناچه بیات، مورخ معتبر ایرانی استدلال می‌کند، بنیادی‌ترین ضعف حیات سیاسی سکولاریسم در ایران را به نمایش گذاشت.

اما گفتمان شریعتی را می‌توان گفت که تقریبا همه خصلت‌های گفتمان اولی که گفتید را داشت اما سرنوشت متفاوت پیدا کرد...

کاملا درست است. در این میان گفتمان علی شریعتی موقعیت و سرنوشتی معماگونه داشت؛ زیرا هم واجد عنصر رادیکالیسم بود و هم گفتمان اسلامی و فراگیر و از همین‌رو قادر به ایجاد ارتباط با توده‌های مردم بود. با این همه اما محصول انقلاب بهمن ۵۷ با ایدئولوژی وی نسبتی مستقیم و ارگانیک نداشت. بد نیست دلایل این ناکامی را مختصرا با هم مرور کنیم. نخست آن‌که، گفتمان رادیکال نخستین که اشاره کردم محصولی سیاسی بود که با ترکیبی متناقض از ایده‌های پوپولیستی رادیکال، سکولار و اسلامی -با خوانش‌های متفاوت - شکل گرفته بود. این ایدئولوژی سیاسی پیوندی متضاد از واژگان و مفاهیم وام‌گرفته از فرهنگ روشنفکران سکولار و مسلمانان مترقی و به‌ویژه شریعتی بود که در قالب یک ایدئولوژی رادیکال جهان سومی بازتولید شده بود. استخدام این مفاهیم و جدا کردن آن‌ها از منظومه و پیکره اصلی گفتمان شریعتی و به کار بردن آن در فضایی متفاوت، نخستین عامل ناکامی گفتمان شریعتی بود. دوم آنکه، فقدان شریعتی، روشنفکران هوادار اندیشه وی را در یک خلاء کیفی رها کرد.

به نظر می‌رسد آرمان‌های شریعتی در نبردی مغلوبه شدند که «نبرد اندیشه‌ها» نبود. نبردی بود که پاره‌ای از کنشگران اجتماعی - سیاسی در استفاده از آن‌ها ناکام ماندند و پاره‌ای دیگر در خوانشی دیگر از آن‌ها توفیق یافتند. عرصه این نبرد در حوزه سازماندهی و رهبری نیروهای اجتماعی -سیاسی و حاملان این آرمان بود. ضعف سازمانی و رهبری مستقلی که این گفتمان را به درستی نمایندگی کند به دیگر کنشگران اجتماعی، سیاسی که از توانایی سازمانی و رهبری قابلی برخوردار بودند امکان داد تا از این آرمان‌ها بهره برند و پاره‌ای از حاملان اجتماعی این اندیشه را در مسیری که اصولا با آرمان‌های بنیادین آن در تناقض بود به خدمت گیرند.

پس باید به ضعف مشترک روشنفکران در همه دوره‌ها بپردازیم، خاصه در این دوره مورد اشاره در این گفت‌وگو...

دقیقاضعف مفرط سازمانی، دشواری مشترک گروه‌های سکولار و مسلمانان مترقی در آستانه انقلاب بهمن ۵۷ بود، زیرا رژیم کودتا که محصول دوران جنگ سرد در روابط بین‌الملل بود سیاست سرکوب اپوزیسیون سازمان‌یافته سکولار و مسلمانان مترقی را به شدت دنبال می‌کرد. سازمان روحانیت اما، در پرتو حمایت و مصونیت شبکه‌های ارتباطی مساجد و دیگر مراکز مذهبی سنتی به استحکام سازمان سنتی خویش پرداخت. علاوه بر ضعف سازمانی، مسلمانان مترقی و اپوزیسیون سکولار از فقدان رهبری ملی نیز رنج می‌بردند. مصدق، شریعتی، بیژن جزنی و نه هیچ چهره‌ای در این سطح حضور نداشت تا بخت خویش را در سازماندهی و اقبال عمومی مردم نسبت به خود آزمایش کند و مواردی از این دست که بحث درباره آن‌ها زمان زیادی می‌طلبد.

بنا بر آنچه گذشت می‌توان استدلال کرد درک ماهیت انقلاب بهمن ۵۷ و سیمای چندوجهی و متکثر آن مستلزم «آشنایی‌زدایی» از پاره‌ای مفاهیم کلیشه‌ای حاکم بر قرائت‌های ذات‌باورانه فرهنگ‌محور از انقلاب است. ظهور اسلام در عرصه سیاست ایران انقلابی را جز در پرتو تحلیل نقش و تاثیر مدرنیته آمرانه و اقتدارگرا در ایران نمی‌توان تحلیل کرد. انقلاب بهمن ۵۷ نقطه عطفی تاریخی در بروز بحران پروژه‌ای بود که از آن به نام مدرنیزاسیون آمرانه غرب‌محور یاد شده است.

> **به نظر می‌رسد آرمان‌های شریعتی در نبردی مغلوبه شدند که «نبرد اندیشه‌ها» نبود. نبردی بود که پاره‌ای از کنشگران اجتماعی - سیاسی در استفاده از آن‌ها ناکام ماندند و پاره‌ای دیگر در خوانشی دیگر از آن‌ها توفیق یافتند**

ایدئولوژی اسلامی به عنوان گفتمان بدیل پاسخی بود که به این بحران داده شد. در آستانه انقلاب بهمن ۵۷، این بدیل اسلامی به عنوان تنها پاسخ موجود به بحران مدرنیته ایرانی خود را شناساند.

پیچیدگی‌های انقلاب بهمن ۵۷ ما را ناگزیر از نگاهی همه‌جانبه‌تر می‌کند . آلترناتیو اسلامی به عنوان گفتمانی که هژمونی سیاست حاکم را برنمی‌تابید، ظهور و حضوری پارادوکسیکال داشت و از همین‌رو نه فقط به ابزاری در جهت تبیین خواست‌های سکولار طبقات محروم بدل شد بلکه نقشی کلیدی در تکوین هویت و علایق ایشان نیز بازی کرد.

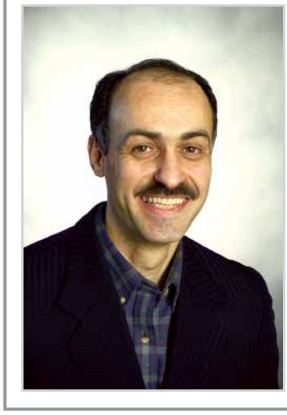

حدیث مفصل

بازخوانی بیانیه نمایندگان مستعفی مجلس هفدهم در روزهای پایانی تیر ۱۳۳۲

مجلس پایگاه ضدآزادی شده است

انحلال مجلس هفدهم یکی از عمده ایراداتی است که منتقدان محمد مصدق از او می‌گیرند؛ زیرا به گفته آنان مضاف بر غیردموکراتیک بودن این اقدام، راه را برای سرنگونی دولت ملی هموار کرده است. اکنون به مناسبت نزدیک‌شدن سالروز کودتای ۲۸مرداد ۱۳۳۲، بیانیه جمعی از نمایندگان مستعفی مجلس هفدهم که در آخرین روزهای تیر ماه ۳۲، یعنی چند هفته قبل از کودتا منتشر شده را باز نشر می‌کنیم تا احوالات آن روزهای مجلسی که دکتر محمد مصدق آن را منحل کرد، بار دیگر روشن شود.

هموطنان عزیز

علی شایگان

درست یک سال قبل دشمنان ملت ایران که مبارزات ضد استعمار مردم قهرمان ایران منافع نامشروع آن‌ها را در خطر انداخته بود، توطئه جدیدی برپا کردند و با یک صحنه‌سازی در مجلس شورای ملی، دولتی دست‌نشانده اجنبی بر سر کار آوردند تا نهضت ملت ایران را درهم شکنند و دوباره زنجیر استعمار را بر گردن مردم ایران نهند ولی قیام مردانه و تاریخی سی‌ام تیر یک‌بار دیگر نقشه خائنانه آنان را نقش بر آب کرد و پرچم مقدس نهضت ملی خود را که با خون فرزندان دلیر وطن رنگین شده بود بر قله افتخار جاویدان برافراشت و بار دیگر اراده خود را بر استعمارطلبان خارجی و خائنین داخلی تحمیل و به جهانیان ثابت کرد که نهضت مقدس ملی در اعماق قلوب مردم این مملکت ریشه گذارده و توطئه‌های خائنانه هر اندازه قوی باشد قادر به ریشه‌کن کردن آن نخواهد بود. در این روزهای پرشور و تاریخی بود که عده‌ای از نمایندگان مجلس که خود را مجری نیات و اراده موکلان خود دانسته و دوش به دوش مردم در این مبارزات پرافتخار شرکت داشتند، دور هم جمع شدند و فراکسیونی به نام ادامه نهضت ملی تشکیل دادند ولی به‌زودی دشمنان ایران که از اتحاد این جمع هراسناک شده بودند نقشه جدیدی طرح کرده و موفق شدند چند نفر از اعضای فراکسیون را منحرف و در صف مخالفان ملت قرار دهند. جای کمال تاسف بوده و هست که چگونه افرادی که به نام نهضت و برای ادامه آن از طرف مردم انتخاب شده بودند به خود اجازه دادند که برخلاف منویات موکلان خود دست به دست دشمنان ملت داده، تیشه به ریشه نهضت پرافتخار ملی ایران بزنند. باری متظاهران به ملت‌خواهی در صف عمال نشاندار ارتجاع قرار گرفته و در پناه سنگر مصونیت پارلمانی به منظور درهم شکستن نهضت ملی ایران از داخل و خارج مجلس به حمله پرداختند. از طرفی در داخل مجلس صحنه‌های شرم‌آوری مخالف باشئون و حیثیات مشروطیت ایجاد و از طرف دیگر در خارج حوادثی مانند واقعه بختیاری و توطئه ننگین نهم اسفند برای قتل نخست‌وزیر مملکت ایجاد کردند و ناجوانمردانه رییس شهربانی وقت را ربوده و با فجیع‌ترین و رقت‌انگیزترین وضعی به قتل رسانیدند. تمام این تشبثات به این منظور بود تا مگر خللی در بنیان عزم و اراده مردم وارد کنند و با حادثه‌سازی ملت را از ادامه نهضت ملی خود خسته کرده و از مشروطیت مایوس کنند ولی چون بر اثر مقاومت فراکسیون نهضت ملی و بیداری و دانایی رییس محترم دولت نتوانستند بر مقاصد شوم و خائنانه خود توفیق یابند، نقشه ضد ملی دیگری طرح کرده با هرزه‌درایی و حرکات ناشایسته صحنه پارلمان را متشنج و نمایندگان ملت را از انجام وظایف قانونی خود باز داشته و در چنین محیطی درصدد برآمدند که به بهانه استیضاح‌های مغرضانه و پی‌درپی، رییس محترم دولت را به مجلس کشانیده و طوری مورد تحقیر و اهانت قرار دهند که مجبور به استعفا شود یا با تبانی قبلی عده‌ای دیگر از وکلا غفلتا دولت ملی را ساقط کنند و دوباره حکومتی غیرملی و دست‌نشانده خارجی روی کار آورند و برای این که با مقاومت فراکسیون نهضت ملی در مجلس مواجه نشوند با استفاده از مصوبات مجلس موسسان اخیر که تشکیل و مصوبات آن ابدا مورد قبول ملت ایران نبوده و نیست مجلس را منحل و پس از آن که تمام وسایل سرکوبی ملت را در دست گرفتند بر سر فرزندان وطن بتازند و نهضت مقدس ملی را از بیخ و بن براندازند. هرچند یقین کامل حاصل بود که ملت قهرمان ایران سر تسلیم به چنین حکومتی فرود نمی‌آورد و با قیام دلیرانه خود بار دیگر سر دشمنان را به سنگ ذلت می‌کوبید ولی ناچار خون‌های پاک رادمردان و مجاهدین وطن ریخته و قربانی‌های بی‌شماری در قربانگاه استبداد و استعمار داده می‌شد، بنابراین برای جلوگیری از یک خونریزی بناحق و بزرگ و با توجه به این که بر ما مسلم شده بود که با اوضاع موصوفه به انجام هیچ گونه خدمتی به مردم موفق نخواهیم شد و انعقاد جلسات مجلس باعث هتک احترام مشروطیت و سلب حیثیت مجلس در انظار داخلی و خارجی بوده، نتیجه‌ای جز تهیه زمینه برای ایجاد دیکتاتوری ندارد از نمایندگی مجلس استعفا دادیم. هموطنان عزیز شما ما را به نمایندگی خود انتخاب کردید که نگهبان نهضت مقدس ملی باشیم، وظیفه اصلی ما در مجلس تقویت حکومتی بود که شما خود بر سر کار آورده و مورد اعتماد شما بوده و هست ولی متاسفانه معدودی خودخواه مجلس را سنگری برای اعمال خلاف قانون و خلاف مصلحت عمومی قرار دادند و مجلسی که باید مرکز ثقل و مظهر افکار عامه باشد به صورت پایگاه ضد ملی و آزادی درآمد: ما با استعفای خود از نمایندگی روش و عقیده غیرقابل انحراف و شرافتمندانه خود را در معرض قضاوت هموطنان عزیز قرار دادیم. هموطنان عزیز گرچه از نمایندگی مجلس شورای ملی استعفا داده‌ایم ولی همچنان در صفوف فشرده ملت و همگام با سایر افراد وطن‌دوست و آزادیخواه مبارزه را به هر قیمت و بهایی که باشد ادامه داده و با استعانت از درگاه ایزد متعال و استمداد از ارواح طیبه شهدای راه آزادی نخواهیم گذاشت استقلال و حریت کشور عزیزمان ملعبه دست معدودی خائن و بیگانه‌پرست شود.

کاظم حسیبی

کریم سنجابی

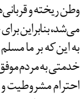

خسرو قشقایی

اخگر، اقبال، انگجی، پارسا، جلالی، حاج‌سیدجوادی، مهندس حسیبی، خلخالی، دادور، ذکایی، مهندس رضوی، ریگی، مهندس زیرک‌زاده، دکتر سنجابی، شاپوری، دکتر شایگان، شبستری، شهیدی، دکتر فلسفی، خسرو قشقایی، مجدزاده، مدرس، دکتر ملکی، مجید موسوی، میلانی، نجفی (آقای محمدحسین قشقایی مریض و بستری هستند).

منبع: تاریخ ایرانی

دریچه

نگاهی به تاریخچه مطبوعات کمونیستی در ایران (بخش دوم)

نشریات کمونیستی و چرخش نگاه به حکومت رضاخان

گودرز شفیعیان

حزب کمونیست و نشریات وابسته به آن تا سال ۱۳۰۵-۱۳۰۴ رضاشاه را کم و بیش نماینده سرمایه‌داری ملی و مترقی در ایران می‌دانستند و از حرکات ضدفئودالی و ضدواپسگرایی او حمایت می‌کردند. اما از سال ۱۳۰۶ و به‌دنبال کنگره دوم حزب، رضاشاه و حکومتش را یک حکومت ارتجاعی برآورد کردند و خواهان سرنگونی آن شدند.

اوج فشار رضاخان که به‌تدریج از پلکان قدرت بالا می‌رفت در سال ۱۳۰۵-۱۳۰۴ بر مطبوعات و احزاب بود که مطبوعات را توقیف و احزاب را سرکوب کرده؛ به‌طوری که تا سال ۱۳۱۰ همه احزاب به‌خصوص حزب کمونیست سرکوب شد و بسیاری از کادرها، اعضا و هواداران آن یا به زندان افتادند و عده‌ای هم از آن‌ها هم زیر شکنجه یا اعدام کشته شدند و عده‌ای نیز راه تبعید را در پیش گرفته و به روسیه و شوروی رفتند. به‌طوری که دیگر هیچ فعالیتی برای احزاب نگذاشت و در سال ۱۳۱۰ طرحی را از مجلس گذراند که هر کسی مرام کمونیستی یا اشتراکی را تبلیغ کند به سه تا ۱۰ سال زندان محکوم می‌شود. برای مثال جعفر پیشه‌وری را در سال ۱۳۰۹ دستگیر کردند. وی ۱۰ سال را بلاتکلیف در زندان رضاشاه گذراند.

پس از کنگره دوم حزب موفق به ایجاد وسایل بیشتری برای کار تبلیغاتی خود شد و کمیته مرکزی تصمیم گرفت برای نشریات حزبی و کار میان محصلان اروپا، مرکزی در خارج تشکیل شود. این مرکزیت با مدیریت سلطان‌زاده که از طرف حزب مامور این کار بود تشکیل و مرتضی علوی به سرپرستی مستقیم آن گمارده شد. در اثر تلاش‌های این مرکز روزنامه پیکار (در برلین) و مجله ستاره سرخ (دروین) منتشر کرد که هر دو ارگان رسمی حزب بودند و به صورت سازمان‌یافته وارد ایران و پخش می‌شدند. (از زندان رضاخان تا صدر فرقه دموکرات- علی مرادمراغه‌ای، ص ۱۴۶)

روزنامه پیکار از ۲۶ بهمن ۱۳۰۹ به مدت یک‌سال از طرف کمونیست‌های ایرانی در آلمان منتشر شد که به دلیل افشاگری درباره حکومت رضاشاه و نیز محکوم کردن سیاست وی باعث اعتراض رضاخان به دولت آلمان شد و این نشریه بعد از مدتی تعطیل شد و جریان به دادگاه آلمان کشید و فرخی یزدی نیز در آن جلسه به وضعیت خفقان‌آور رضاشاه شهادت داد. ایرج اسکندری می‌نویسد: به علت ازدیاد خوانندگان پیکار سفارت ایران مضطرب شد و اقدامات متعددی برای جلوگیری از پخش آن به عمل آورد. وقتی که تیمور تاش در مسافرت به اروپا به فرانسه آمد از طرف همین سازمان در آلمان اعلامیه‌ای علیه او تنظیم شده بود که به وسیله من در فرانسه انتشار یافت. یکی دیگر از نشریات کمونیستی که در دوره رضاشاه به وسیله دکتر تقی ارانی و دوستانش در شرایط سخت خفقان رضاخانی انتشار یافت انتشار مجله دنیا بود. تاکتیکی که ارانی و دوستانش به‌کار برده بودند این بود که این نشریه را زیر پوشش علمی قرار دادند اما در حقیقت برای انتشار تئوری‌ها و نظریات مارکسیستی بود؛ چون رضاخان برای فعالیت مارکسیستی جرمی بین سه تا ۱۰ سال را به تصویب مجلس رساند.

ایرج اسکندری در خاطراتش می‌گوید: درباره امتیاز مجله که ما آن را نداشتیم دکتر ارانی گفت: مجله علمی است و امتیازش اشکالی ندارد و من آن را به عنوان این که مجله علمی است می‌گیرم. «درباره چگونگی درج مطالب در مجله بحث کردیم. قرار شد با کلمات سربسته، بدون اسم بردن مسائل درباره مارکسیسم و ماتریالیسم تاریخی مطالبی بنویسیم تا بدون جلب توجه پلیس زمینه‌ای برای مطالعه جوان‌ها باشد و وقتی افرادی برای صحبت کردن و مذاکره یا بحث درباره مسائل مطروحه مراجعه می‌کنند با تشمت و آمادگی قبلی باشد. با این روش مجله دنیا صورت کاملا علمی و فلسفی به خود گرفت به‌طوری که در اوایل مسائل ریاضیات و فیزیک و این قبیل چیزها مطرح می‌شد. در آن زمان سواد و معلومات پلیس برای فهم و درک این مطالب قد نمی‌داد مگر این که قبلا کسی موضوع را به پلیس خبر داده باشد.» (خاطرات ایرج اسکندری، ص ۵۶)

وی در دنباله آن می‌نویسد: مجله به صورت آبرومندی چاپ شد و شماره اول آن خیلی سروصدا راه انداخت زیرا روی جلد مجله به تجزیه اتم مربوط بود. برای اولین‌بار نوشته شده بود که علم جزء لایتجزی را هم تجزیه می‌کند. این موضوع یک دفعه مانند توپ ترکید و گفتند: چگونه می‌شود جزء لایتجزی تجزیه شود؟ آخوندها شروع به مسخره کردن کردند. از جمله شریعت سنگلجی که من یادم هست گفت: بله! جزء لایتجزی را هم مگر می‌شود تجزیه کرد؟ آقا! این نمی‌شود، این با منطق جور درنمی‌آید... (همان منبع، ص ۵۶)

وی همچنین در دنباله می‌نویسد: من مجله را به محیط خودم و آنجاهایی که آشنا داشتیم به‌خصوص در دادگستری می‌آوردم و خودم نیز با همین استدلال‌ها برخورد می‌کردم. مثلا مجله را به حسینقلی خان وحید که رییس دادگاه بود داده بودیم. او آن را می‌خواند و سوال می‌کرد که مثلا این موضوع آخری چی هست؟ این مطلب چیه؟ و من در همان دفتر که نشسته بودیم برایش توضیح می‌دادم و درباره آن بحث و گفت‌وگو می‌کردیم. حتی وقتی او رییس دادگاه ۵۳ نفر بود مطالب و بحث‌های ما یادش بود و می‌گفت: اگر تبلیغات کمونیستی این است بنابراین او هم (کمونیست) است. در هر صورت این اظهارات او در محاکمه به ما کمک می‌کرد. (همان منبع، ص ۵۷)

ایرج اسکندری همچنین در خاطرات خود یادآور می‌شود که در ارتباط با مجله دنیا و گروه ۵۳نفری حتی بعد از بازداشت این گروه در سال ۱۳۱۶ دولت نمی‌دانست که مجله دنیا یک مجله مارکسیستی است بلکه بازجویی انور خامه‌ای اعتراف به مارکسیستی بودن مجله دنیا کرد. وی می‌گوید: پلیس در آن موقع اطلاعات و سواد کافی درباره مسائل مارکسیستی و غیره نداشت و چیزی در این‌باره نمی‌دانست.

مثلا یکی از آن‌ها جوانشیر و دیگری اسفندیاری و غیره بودند که واقعا به اندازه یک مامور دون‌پایه فعلی، اطلاعات سیاسی نداشتند و برای آن‌ها این جور مسائل مطرح نبود و بنابراین از مطالب مجله چیز حالی‌شان نمی‌شد و اگر [انور] خامه‌ای این موضوع مجله را لو نداده بود پلیس متوجه آن نمی‌شد. (همان منبع، ص ۶۱)

دکتر ارانی در بهمن ۱۳۱۲ شمسی به اتفاق بزرگ علوی و ایرج اسکندری اولین شماره مجله دنیا را منتشر می‌کند. آخرین شماره آن شماره ۱۰، ۱۱، ۱۲ بود که هر سه در یک مجله و در ۹۶ صفحه با چهار ماه تاخیر در خرداد ۱۳۱۴ از چاپ بیرون آمد. تعطیلی مجله نیز بعد از آخرین شماره آن در خرداد ۱۳۱۴ بود.